



فصلنامه علمی پژوهشی فلسفه و الهیات
سال هفدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۹۱

Naqd va Nazar
The Quarterly Journal of Philosophy & Theology
Vol. 17, No. 3, autumn, 2012

ملاحظات بر خوانش مدرسی طباطبایی از ابن قبه

عباس میرزایی*

چکیده

ابن قبه رازی از متکلمان برجسته و بلندآوازه امامیه در نیمه دوم سده سوم هجری است که در حوزه مسائل مربوط به امامت دیدگاه‌های درخور توجهی داشته است و از همین روی، از جایگاه ویژه‌ای در میان متکلمان امامیه برخوردار است. سید حسین مدرسی طباطبایی - شیعه پژوه معاصر - در کتاب مکتب در فرایند تکامل با ارجاعات فراوان به آثار ابن قبه و بررسی رساله‌های به جا مانده از او در صدد تحلیل تحولات تاریخی اندیشه امامیه در بستر تحولات سیاسی - اجتماعی برآمده است. در این مقاله به ادعاهای مدرسی طباطبایی و برداشت‌ها و خوانش او از آثار و اندیشه‌های ابن قبه پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها

متکلمان امامیه، تاریخ تفکر امامیه، مکتب در فرایند تکامل، ابن قبه رازی.

* پژوهشگر پژوهشکده کلام اهل بیت: (پژوهشگاه قرآن و حدیث) abbasmirzaeie@yahoo.com
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۸/۰۲ تاریخ تأیید: ۱۳۹۲/۱۰/۰۵



۱۲۲

فصلنامه

سال هفدهم، شماره ۶۷، پاییز ۱۳۹۱

مقدمه

ابوجعفر محمد بن عبدالرحمان بن قبه رازی معروف به ابن قبه^۱ رازی از متکلمان بزرگ و مشهور امامیه در نیمه دوم سده سوم هجری است. وی تقریباً معاصر کلینی (م. ۳۲۹ق) و در ری زندگی می کرده و همان جا در گذشته است (نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۷۵). ابن ابی الحدید (م. ۶۵۵ق) ادعا کرده که ابن قبه شاگرد ابوالقاسم بلخی (م. ۳۱۹ق) بوده است (ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹، ج ۲: ۲۰۶). درباره جایگاه کلامی وی باید گفت که همه رجالیون وی را به مهارت در کلام توصیف کرده‌اند (نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۷۵). همچنین سید مرتضی در نقد کتاب المغنی قاضی عبد الجبار معتزلی، از آرا و نظرات ابن قبه استفاده نموده و او را مورد تمجید قرار داده است (سید مرتضی، ج ۲: ۱۲۸ و ۲۹۶).

در عظمت علمی ابن قبه نیز باید به این نکته اشاره کرد که وی نه تنها با متکلمان غیر امامی در دفاع از عقاید امامیه، اهل مناظره بوده، بلکه در جامعه امامیه آن روزگار، شخصیتی رفیع و محل استفاده امامیان به شمار می رفته است که بسیاری مشکلات عقیدتی را با او در میان می گذاشتند (شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج ۱: ۶۰ و ۶۲). عمده شهرت علمی ابن قبه در حوزه کلام است، برخی منابع نیز از گرایش‌های حدیثی وی سخن به میان آورده‌اند. گفتنی است برخی از منابع متأخر به فقاقت ابن قبه اشاره کرده‌اند (حر عاملی، بی تا، ج ۲: ۲۷۸؛ خویی، بی تا، ج ۱۷: ۲۳۳؛ سبحانی، ۱۴۱۶، ج ۴: ۶۰۸).

او ری را محل فعالیت‌های علمی خود قرار داده بود و در دفاع از تفکرات امامیه، تنها به نوشتن ردیه بر آثار مخالفان دوره‌های قبل بسنده نکرد، بلکه همزمان با دیگر دانشمندان روزگار خود مکاتبات و مبادلات علمی داشت (نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۷۵؛ علامه حلی (ب)، ۲۴۳). از آثار او می توان به کتاب‌های زیر اشاره کرد.

۱. الانصاف فی الامامة (ابن ندیم، ۱۳۵۰: ۲۲۵): این کتاب که تا سده هفتم نیز موجود بوده، جزء مشهورترین آثار نوشته شده درباره امامت به شمار می آمده است (ابن میثم، ۱۹۸۱، ج ۱: ۲۵۲).
۲. المستثبت فی الامامة: ابن قبه این کتاب را در دفاع از کتابش الانصاف فی الامامة و در پاسخ به ردیه ابوالقاسم بلخی بر آن نوشت.

۳. الرد علی ابی علی جبایی (نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۷۵): این اثر ابن قبه جزء اولین ردیه‌های متکلمان

۱. علامه حلی درباره نام ابن قبه می گوید: «محمد بن عبدالرحمان ابن قبه الرازی، ابوجعفر بالقاف المکسوره والباء المنقطه تحتها نقطه المفتوحه المنخفضه ووجدت فی نسخه اخری: بضم القاف، وتشدید الباء، والذی سمعناه من مشایخنا الاول» (علامه حلی (الف)، ۱۴۱۵: ۲۸۶).





امامیه بر ابوعلی جبایی (م ۳۰۳ق) به شمار می‌رود.

۴. التعریف علی الزیدیه: این نوشته در ردّ فرقه زیدیه و اثبات حقایق مذهب امامیه نگاشته شده که گویا همان کتاب الرد علی الزیدیه است که در فهرست آثار او در رجال نجاشی ذکر شده است (نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۷۵) این اثر نیز از بین رفته است.

۵. المسئلة المفردة فی الامامة: این رساله ابن قبه را تنها نجاشی ذکر کرده است. المسئلة المفردة پاسخ‌های ابن قبه به برخی از شیعیان روزگار خود است که شبهات معتزله و انتقادات آنان را بر امامیه، پاسخ گفته است. شیخ صدوق آن را در کمال الدین و تمام النعمة آورده است (شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج ۱: ۶۰).

۶. النقص علی ابی الحسن علی بن احمد بن بشار: ردیه‌ای بر رساله‌ای از جعفر کذاب است، این اثر همراه با ردیه ابن قبه به طور کامل (با حذف خطبه و دیباچه) در کمال الدین و تمام النعمة آمده است (شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج ۱: ۹۴-۱۲۶).

۷. نقض کتاب الاشهاد لابی زید علوی یا کتاب نقض الاشهاد: ابن قبه این کتاب را در نقد و ردّ کتاب الاشهاد - کتابی در ردّ مبانی شیعه امامیه - نگاشته است. این اثر ابن قبه نیز به طور کامل با حذف خطبه و دیباچه، توسط شیخ صدوق نقل شده است (شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج ۱: ۹۴-۱۲۶).

تبیین آموزه‌های کلامی شیعه به‌ویژه در حوزه امامت با بن‌مایه استدلال‌های عقلی، مناظره با مخالفین اعتقادی و ردیه‌نویسی و موضع‌گیری بر اندیشه‌های معتزلیان، غالیانی مانند سبئیه، خطابی و مغیره، خوارج، زیدیه، فطحیه، واقفیه، اسماعیلیه، قرامطه، جعفریه و هم‌چنین مقابله با دیدگاه‌ها و باورهای ثنویان، براهمه، یهودیان و مجوسیان از ابن قبه شخصیتی در خور توجه و ستودنی در یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخ تشیع (یعنی دوران غیبت صغری) و عصر حیرت ایجاد کرده است و از همین روست که ابن قبه جایگاه ویژه و برجسته‌ای در تاریخ تفکر شیعه یافته است.^۱

شیخ طوسی (م. ۴۶۰ق) ابن قبه را «صاحب بصیرت» و «متکلمی حاذق» معرفی می‌کند

۱ در دوران غیبت صغری و با غیبت امام جامعه امامیه با حادثه‌ای روبرو شد که زمینه آشفتگی و تفرقه شدیدی را فراهم آورد. (شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ۴۰۸) بسیاری از شیعیان گمراه و در تحیر و سرگردانی فرو رفتند (ابن بابویه، ۱۹۸۷: ۱۴۲؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۵۳۰) حتی گزارشاتی از بازگشت شیعیان از مذهب خود در دوران غیبت وجود دارد (شیخ صدوق، ۱۴۱۶، ج ۱: ۲، ۳، ۱۶-۱۷، ۳۱۷، ۳۶۱، ۴۰۸). از همین رو، این دوران را «دوره حیرت» نامیده‌اند (ابن بابویه، ۱۹۷۸: ۱۴۳؛ اربلی، ۱۹۸۱، ج ۳: ۳۱۱) و از آن به «الفتنة التي امتحنت بها الشيعة» (ابی غالب زراری، ۱۴۱۱: ۱۱۳) یاد کرده‌اند.

(شیخ طوسی (الف)، ۱۴۲۲: ۳۸۹). نجاشی (م. ۴۵۰ق) او را عظیم‌القدر، نیکو عقیده، نیرومند و قوی پنجه در علم کلام توصیف کرده است (نجاشی، ۱۴۱۶: ۳۷۵). ابن داوود نیز از او با عنوان «شیخ الامامیه فی زمانه» یاد می‌کند (علامه حلی (ب)، ۱۴۱۷: ۲۴۳). در متون اهل سنت تنها دو اشعری مذهب از ابن قبه یاد کرده‌اند. شهرستانی (م. ۵۴۸ ق) او را جزء ده متکلم مولف امامیان نام برده (شهرستانی، ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۲۹). و فخر رازی (م. ۶۰۶ ق) - متکلم بلند آوازه اشعری مذهب - نیز او را از «اذکیاء» امامیه دانسته است (فخر رازی، ۱۴۱۱: ۵۹۹).

در سده‌های میانه، بسیاری از عالمان شیعی سده‌های چهارم و پنجم هم‌چون شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، ابوصلاح حلبی، شیخ طوسی، حمصی رازی و ابن میثم بحرانی در آثار خود از نوشته‌های ابن قبه سود جستند. در این باره از میان غیر شیعیان نیز می‌توان به قاضی عبدالجبار معتزلی، فخر رازی، ابن ابی‌الحدید اشاره کرد که بررسی همه این‌ها خارج از عهده این نوشتار است.

ابن قبه و کتاب مکتب در فرایند تکامل

بحث از تاریخ تفکر شیعه از خلاءهای اصلی و محسوس در حوزه شیعه‌شناسی است. سیدحسین مدرس طباطبایی - شیعه‌پژوه معاصر - در کتاب مکتب در فرایند تکامل: نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین در صدد تحلیل و تحول تاریخی اندیشه امامیه در بستر سیاسی و اجتماعی در سده‌های نخستین برآمده است. اینکه در این مسیر تا چه میزان کامیاب بوده و آیا به لوازم شیوه پژوهش در تاریخ کلام وفادار بوده یا نه، جای بحث و تأمل دارد. به اعتقاد مدرس طباطبایی، اندیشه امامت در تفکر شیعه در آغاز یک مفهوم سیاسی بود و به تدریج از زمان امام صادق 7 به سبب شرایط اجتماعی و فرهنگی و برخی مسائل دیگر شکل و قالب مذهبی پیدا کرد. در مفهوم مذهبی امامت دو ویژگی وجود دارد؛ یکی قول به عصمت و دیگر قول به وصایت و نص که از سده دوم به بعد نهادینه شد. او با پی‌گیری مفهوم امامت در بعد علمی و معنوی تلاش دارد تا خط درستی را از تشیع نشان دهد. از این رو به چهار گروه غالیان، مفوضه، مقصره و معتدله اشاره می‌کند. او با تغییر در معنای تفویض و غلو، این دو اصطلاح را از معنای تاریخی خود جدا می‌کند و آن را اوصافی که بنا به باور شیعه به معصومین : اطلاق شده است حمل می‌کند و دسته‌ای از صفات امامان : را در نهایت عنوان غلو و تفویض می‌دهد. غیبت امام، علم غیب، قدرت و معجزه، و برخی صفات دیگر از ویژگی‌ها و صفاتی‌اند که او آنها را «صفات فوق بشری» به حساب آورده و بر این باور است که جامعه شیعه این صفات فوق بشری را به معصومین





نسبت نمی‌دادند و حتی شیعیان علیه آن موضع می‌گرفتند و به تدریج متأثر از مفوضه این انگاره به ساحت اندیشه شیعه وارد شد.

مدرسی در بخشی از کتاب به بحران فکری و اعتقادی شیعه در دوره‌های مختلف امامت ائمه، به ویژه پس از آغاز دوران غیبت امام دوازدهم^۷، و ضمن اشاره به نقش عالمان شیعی در مصون نگاه داشتن باورهای شیعیان در تندباد این بحران‌ها بر این نکته پای می‌فشارد که گرایش به کلام در اندیشه تشیع گرایشی اصیل نیست، بلکه به جهت ضرورت و یک عنوان ثانوی بوده است. او در پایان از آرای کلامی ابن قبه رازی و تلاش‌های علمی او یاد می‌کند و رسائل به جامانده از او را در کنار دو متن از ابوسهل نوبختی و سعدبن عبدالله اشعری می‌آورد. هرچند حوزه مطالعاتی و گرایش اصلی او فقه و حقوق است و در باب تاریخ تفکر امامیه صاحب اثری دیگری نیست، اما اثر خواندنی و ماندنی‌ای در این موضوع نگاشته است که از اولین نگاشته‌های تحلیلی و عمیق در این حوزه است. مدرسی خود در مقدمه کتابش ادعا دارد که هیچ ابایی از اینکه منتقدی با او دست به یقه شود ندارد و این از محاسن صاحب اثر است.

در این مقاله به بررسی موارد استفاده و درک و دریافت مدرسی طباطبایی از آثار ابن قبه پرداخته می‌شود. لازم به ذکر است که مدرسی بیش از بیست و هفت بار به آثار ابن قبه ارجاع داده است. او در پاره‌ای از موارد برداشتی ناقص و ناتمام داشته و یا با ارزش داوری به تحلیل متن پرداخته است و گاه برداشتی از سخن ابن قبه کرده که مراد او نبوده است.

مورد اول

مدرسی طباطبایی در بخش دوم کتابش می‌گوید:

ابن قبه متکلم بزرگی شیعه در اواخر سده سوم، نیز امکان اینکه خداوند بر دست امام معجزه‌ای را ظاهر کند منتفی نمی‌دانست، هر چند وی نیز با دیگر عقاید مفوضه مانند اعتقاد به علم غیب امام یا وجود هر صفت فوق بشری در او را به شدت رد می‌کند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۰۱).

او در این متن دو ادعا را به ابن قبه نسبت داده است؛ یکی اینکه او به علم غیب امام اعتقاد نداشته^۱ و دیگری اینکه وجود هرگونه صفات فوق بشری برای امام را انکار می‌کرده است. در باب ادعای نخست او برای این انتساب به کتاب نقض الاشهاد در دو بند ۳۴ و ۳۵ ارجاع

۱. مدرسی این ادعا را بار دیگر در صفحه ۲۲۷ کتابش تکرار کرده است.

می دهد. ابن قبه در بند ۳۴ می گوید:

فأقول - وبالله الثقة - إن اختلاف الامامية إنما هو من قبل كذابين دلسوا أنفسهم فيهم في الوقت بعد الوقت والزمان بعد الزمان حتى عظم البلاء وكان أسلافهم قوم يرجعون إلى ورع واجتهاد و سلامة ناحية ولم يكونوا أصحاب نظر و تميز فكانوا إذا رأوا رجلا مستورا يروى خيرا أحسنوا به الظن و قبلوه فلما كثر هذا و ظهر شكوا إلى أئمتهم فأمرهم الأئمة : بأن يأخذوا بما يجمع عليه فلم يفعلوا و جروا على عادتهم فكانت الخيانة من قبلهم لا من قبل أئمتهم و الامام أيضا لم يقف على كل هذه التخاليل التي رويت لأنه لا يعلم الغيب و إنما هو عبد صالح يعلم الكتاب و السنة و يعلم من أخبار شيعته ما ينهي إليه؛ اختلاف اماميه از ناحیه دروغ پردازانی است که گاه و بی گاه به تدلیس خود را در میان ایشان جازده اند تا آنجایی که بلا و مصیبت (و اختلاف میان شیعیان) فراگیر شد و چون شیعیان پیشین مردمی پاکدل و پرهیزگار بودند که تلاش و کوشش آنها در عبادت بود و اهل تمیز و تشخیص مردمان خوب و بد نبودند، وقتی مرد ظاهر الصلاحی را می دیدند که خبری را نقل می کند، به او خوش گمان می شدند و خبر او را می پذیرفتند و چون این کار بسیار و آشکارا شد به امامان خود شکایت بردند، ائمه : نیز به آنها دستور دادند که روایات مورد اتفاق را بگیرند، اما چنین نکردند و بنا به عادت خود عمل کردند، پس خیانت (علت اختلاف) از جانب خود ایشان است؛ نه ائمه. امام هم مانند مردم هم واقف بر همه این اخبار جعلی نبود؛ زیرا امام عالم الغیب نیست، بلکه عبد صالحی است که کتاب و سنت را می داند و از اخبار شیعیان نیز آن مقدار که به او خبر می رسد، آگاه است (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۴: ۲۸۳).

و در بند ۳۵ نیز ابن قبه می گوید:

وأما قوله «فما يؤمنهم أن يكون هذا سبيلهم فيما ألقوا إليهم من أمر الإمامة» فإن الفصل بين ذلك أن الإمامة تنقل إليهم بالتواتر والتواتر لا ينكشف عن كذب و هذه الأخبار فكل واحد منها إنما خبر واحد لا يوجب خبره العلم و خبر الواحد قد يصدق و يكذب و ليس هذا سبيل التواتر. هذا جوابنا و كل ما أتى به سوى هذا فهو ساقط؛ و اما این سخن او (ابوزید علوی) «که از کجا معلوم است که اخبار راجع به اصل امامت هم جعلی نباشد» تفاوتش این است که اخبار راجع به امامت متواتر است و تواتر کاشف از کذب نیست، اما آن اخبار دیگر، خبر واحد است که موجب علم نمی شود و خبر واحد گاهی





صادق است و گاهی کاذب و این طریق تواتر نیست. این جواب ماست و هر چه غیر این بگویند از درجه اعتبار ساقط است (مدرسی طباطبائی، ۱۳۸۴: ۲۸۳).

در این باره نخست باید گفت که ارجاع به بند ۳۵ و ارتباط آن با بحث علم غیب امام روشن نیست؛ چرا که در این بند بحث دربارهٔ نصوص امامت امام است و اینکه این نصوص متواترند یا خبر واحد، می‌باشد و همین فرق اساسی امامیه با دیگر گروه‌های شیعه است. شاهد اصلی مدرسی قسمت پایانی کلام ابن قبه در بند ۳۴ است که می‌گوید:

امام عالم الغیب نیست، بلکه عبد صالحی است که کتاب و سنت را می‌داند و از اخبار شیعیان نیز آن مقدار که به او اخبار شود می‌داند.

پیش از توضیح این متن نخست باید اشاره‌ای به مبانی ابن قبه در زمینه علم امام و دیدگاه او دربارهٔ علم غیب داشت. ابن قبه «علم» را در کنار فهم و عقل، از مهمترین ویژگی‌های امام دانسته و عالم بودن امام را اولین شرط امامت می‌داند (شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۲۰). به عقیده او امام باید عالم و داناترین مردم باشد؛ کسی که هیچ نقصی در علم او وجود نداشته باشد (شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۰۷-۶۱). امام کسی است که باید علم خود را ظاهر کند (همان: ۱۲۰). و از دانشمندان و اعلم اهل زمان باشد (همان: ابن قبه، ۱۹۷۹، نقل از شیخ صدوق: ۱۸۵). ابن قبه علم امام را رکن امامت و معیاری برای تعیین امام دانسته است (نک: شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۰۶ و ۹۹، ۱۱۷). به اعتقاد ابن قبه منظور از علم، علم به دین و احکام دین و یا به طور کلی علم حلال و حرام است (شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج ۱: ۹۹-۱۲۲). وی از آنجا که امام را مترجمی برای کتاب الاهی می‌دانست جامعیت علم امام را تنها در حوزه علم به دین تبیین می‌کرد و اعلمیت امام را نیز در همین راستا تبیین می‌کرد (همان: ۹۹-۱۰۱).

ابن قبه بر این باور بود که اساساً آنچه بر امام واجب است این است که همه علم دین را بداند تا در موارد اختلاف و منازعه در تأویل کتاب و سنت تمسک به گفته او ممکن باشد. این تنها راهی است که می‌توان بر گفته‌های امام اعتماد کرد. اگر این چنین نباشد حجت و دیگر مردم برابر خواهند بود و هیچ فرقی میان امام و غیر امام نخواهد بود. او لزوم علم کامل امام در حوزه دین را مسأله‌ای واجب و عقلی می‌دانست و می‌گفت که اگر معرفت امام در حوزه دین ناقص باشد خطاهای بسیاری از او سر می‌زند که امکان رجوع به آرای او را با دشواری روبه‌رو می‌کند؛ زیرا قول امام از حجت و اعتبار می‌افتد. او همچنین احقیقت بر امامت را در علم به دین می‌شناخت (همان: ۹۴-۱۰۷) و بازشناسی حجت از غیر حجت و امام از مأموم و تابع از متبوع را در همین مؤلفه جست‌وجو می‌کرد. او در رد امامت مدعیان امامت به بی‌علمی و نقصان علم آنها در حوزه دین استناد می‌کرد و اساساً گستره علم امام را

در محدوده دین و معرفت به احکام خداوند می دانست (شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج ۱: ۹۹-۱۲۰).

ابن قبه درباره علم غیب امام، رأی و نظر صریح و روشنی بیان کرده که برای فهم آن باید همه سخنان او را مطالعه کرد. به اعتقاد او، غیب را کسی جز خداوند متعال نمی داند و کسی که آن را برای بشر ادعا کند کافر است و امام علم غیب ندارد؛ کسی که علم غیب برای امام قائل باشد «کافر» و «خارج از اسلام» است. او با «اقویل» خواندن علم غیب امام، آن را نظریه برخی از غلاة می داند که از سوی مخالفان به همه امامیه نسبت داده شده است (نک: شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۰۷-۱۱۷). او تصریح می کند که: «امامیان معتقد به علم غیب برای امامان خود نیستند» (همان: ۱۱۶).

به نظر می رسد با دقت در سخنان ابن قبه و پرهیز از برخورد دوگانه با آثار او می توان تبیین دقیق تری از نظر ابن قبه - درباره علم غیب امام - ارائه کرد. از آن جا که ابن قبه امام را فردی منصوص و معصوم می داند که وجودش در هر عصر و زمانی ضروری است (همان: ۹۸-۱۱۴). از این جهت باید فردی به شمار آید که عالم ترین شخص خاندان پیامبر در تفسیر شریعت و تعلیم حلال و حرام و تشخیص حق از باطل و حفظ شریعت از تحریف ها و بدعت ها باشد (همان: ۹۵-۱۱۳). دیگر اینکه وظیفه امام بیان و نقل حلال و حرام دین است؛ چرا که امام، کسی است که تأویل کتاب الاهی را می داند و احکام الاهی را می شناسد؛ او ترجمان کتاب الاهی و امین خداوند بر کتابش است و این امور بدون آگاهی از آموزه ها و معارف دینی ممکن نیست؛ آن هم نه علمی معمولی و عادی بلکه علمی که - بنابر نظر ابن قبه - هیچ گونه نقص و خللی در آن راه نداشته باشد؛ علمی که شایسته آن باشد که از طریق آن بتوان امام را از غیر امام بازشناخت و با آن حجت را بر جن و انس تمام کرد (همان: ۵۶-۱۲۰). بنابراین، تلاش ابن قبه برای تبیین مرجعیت علمی ائمه بدون در نظر گرفتن دانشی ویژه در حوزه دین و آگاهی از علوم الاهی امکان پذیر نبوده است. ضمن اینکه ابن قبه یکی از شرایط امام را دوری از اجتهاد رأی و قیاس می دانسته (نک: همان: ۱۰۹ و ۱۱۳). و این بدون داشتن علم خاص الاهی ممکن نیست.

از دیگر سو، ابن قبه «نصّ از امام پیشین» و «ظهور علم» را از نشانه های امامت امام برمی شمرد و یکی از مصادیق «ظهور علم» را بیان علم غیبی امام می دانست. برای مثال، او پیشگویی امام علی ۷ در جنگ نهروان مبنی بر کشته نشدن بیش از ده تن از یاران خود و زنده نماندن بیش از همین مقدار از نهروانیان را نوعی ظهور علم امام دانسته است علمی که شایستگی این را دارد که فصل فارق، میان مدعیان امامت قرار گیرد (نک: همان: ۱۰۳-۱۲۰). نکته مهم دیگر اینکه ابن قبه در مناظرات خود با ابوزید علوی، در راستای اثبات امامت





امام دوازدهم - بر اساس نقل - به روایت کمیل استناد می‌کند؛ روایتی که متنی طولانی و فصیح در باب علم حقیقی دین دارد که امام علی ۷ برای کمیل بن زیاد نخعی (م. ۸۲ق) ایراد فرموده است. امیرالمؤمنین ۷ در آن حدیث خود را عالم به علوم بسیاری می‌داند و امامان را که همان حجت‌های الهی‌اند، کسانی معرفی می‌کند که علم به حقایق امور یک‌باره بر آنان وارد می‌شود و آنان می‌توانند ظاهر و مشهور یا خائف و مغمور باشند.^۱ این روایت که ابن قبه محتوای آن را پذیرفته و بدان استناد کرده است به خوبی علم غیب را برای امام اثبات می‌کند.

با توجه به آنچه گفته شد، ابن قبه نیز امامان را عالم به علم غیب می‌دانسته است، هرچند علم غیب در نظر او تعریف و چارچوب ویژه‌ای داشته و او از عنوان «علم غیب» پرهیز می‌کرده است. او علوم خاص ائمه را از زمره علوم مستفاد می‌داند که از طریق پیامبر به امام رسیده است (همان: ۱۳۸). ابن قبه علم غیب - یعنی علمی که هیچ محدودده‌ای ندارد و ذاتی است - را تنها مخصوص خداوند متعال می‌داند ولی اگر علم خاصی باشد که از سوی خداوند به کسی داده شود و تحت اراده او باشد می‌توان آن را به امام نسبت داد؛ همان‌گونه که در روایت کمیل اشاره شد که علم ائمه از سوی خداوند متعال به آنان داده می‌شود. بر این اساس باید گفت که حکم «تکفیر» و «خروج از اسلام» برای کسی که علم غیب برای امام قائل می‌شود در نظر ابن قبه مخصوص کسی است که علم امام را هم‌سنخ با علم خدا و علمی ذاتی و نامحدود، بیانگارد.

به هر حال، بررسی متون به جامانده از ابن قبه، به روشنی نشان می‌دهد که - بر خلاف برداشت خطای مدرسی طباطبایی از بند ۳۵ کتاب نقض الاشهاد - در واقع، ابن قبه - در متن مورد بحث - در مقام محدود کردن علم غیب امام است نه انکار هرگونه علم غیبی.

مدرسی در اثبات ادعای دوم (انکار هرگونه صفت فوق بشری برای امام) به بند ۳۴ کتاب نقض الشهادة ارجاع داده است. همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، در این بند ابن قبه درباره علم غیب امام و رد گونه‌ای خاص از علم غیب سخن گفته است. روشن نیست مدرسی طباطبایی از کجای متن این چنین مطلبی را برداشت کرده که ابن قبه منکر هرگونه صفت فوق بشری برای امام بوده است!

۱. درباره این خبر نک: ثقفی، ۲۵۳۵، ج ۱: ۱۴۸-۱۵۴؛ یعقوبی، ۱۴۱۴، ج ۲: ۲۰۵-۲۰۶؛ کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۲۷۳؛ صدوق، ۱۴۱۶، ج ۱: ۲۸۹-۲۹۴؛ همان، شیخ صدوق، ۱۴۰۳: ۱۸۶-۱۸۷؛ نعمانی، ۱۴۲۲: ۱۳۶. درباره کمیل و خبر کمیل و منابعی که آن را به صورت کلی و یا جزئی نقل کرده‌اند (نک: مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۱۴-۱۲۲).

مورد دوم

مدرسی طباطبایی در بحث غیبت آخرین امام می گوید:

در روزهای اول که موضوع وجود غیبت آن بزرگواران (حضرت مهدی (عج)) به اطلاع شیعیان رسید شاید کمتر کسی احتمال می داد که غیبت آن حضرت تا مدت طولانی ادامه یابد. شیعیان می پنداشتند که حضرتشان با رفع مشکلات اضطراری موجود و خطر عاجل، به زودی ظهور فرموده و به قاعده اجداد طاهرین به امور امامت قیام خواهند فرمود و رشته امامان حق همچنان در خاندان گرامی آن وجود مقدس تا یوم القیامه استمرار خواهد یافت. باور عمومی آن بود که ایشان در روزگار حیات همان بزرگان و معمرین اصحاب حضرت عسکری 7 که بر ولایت و امامت ایشان شهادت داده و هم اکنون هنوز در جامعه زنده بودند ظهور خواهند فرمود تا آن معتمدین که پیشتر ایشان را دیده و به چهره می شناختند صحت دعوی ایشان را در مورد اینکه همان فرزند حضرت عسکری 7 و جانشین ایشان هستند تأیید کنند و از این راه شیعیان به این حقایق واقف و مطمئن شوند (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۶۸).

او این برداشت هایش را به این کلام ابن قبه (در رساله مسأله فی الامامة، بند پنجم) مستند می سازد که می گوید:

... و اما این قول ایشان (امامیه) که چون (امام غایب) ظاهر شود از کجا معلوم می شود که او محمد بن حسن بن علی است؟ جواب آن این است که همان اولیائی که نقلشان حجّت است، او را معرفی خواهند کرد، همچنان که نقل ایشان در درستی امامت او نیز نزد ما حجّت است.^۱

در این باره باید گفت که مدرسی طباطبایی با نقل ناقص سخن ابن قبه برداشت نادرستی از کلام او در هم آوایی با پیش فرض ها و انگاره هایش ارائه داده و در ادامه کلام ابن قبه ناتمامی سخن او را روشن می سازد:

و جواب آخر و هو انه قد يجوز ان يظهر معجزاً يدل على ذلك. وهذا الجواب الثاني وهو الذي نعتمد عليه و نجيب الخصوم به، وان كان الاول صحيحاً؛ جواب دیگر آن است که امام ممکن است معجزه های ظاهر سازد تا بر امامت

۱. «وأما قولهم إذا ظهر فكيف يعلم أنه محمد بن الحسن بن علي ؟ فالجواب في ذلك أنه قد يجوز بنقل من تجب بنقله الحجة من أوليائه كما صحت إمامته عندنا بنقلهم»





او دلالت داشته باشد و این جواب دوم مورد اعتماد ماست و به مخالفین خود بدان پاسخ می‌گوییم، گرچه جواب اول نیز صحیح است.

ابن قبه در پاسخ به این پرسش که مردم چگونه می‌توانند امام زمان (عج) و زمان ظهور آن حضرت را بشناسند، دو پاسخ ارائه داده و پاسخ دوم که خود به آن اعتماد می‌کند، این است که امام عصر (عج) می‌تواند با ارائه معجزه خود را به مردم بشناساند. البته، پاسخ جدلی دیگری نیز به این پرسش داده است که البته در زمان نگارش این رساله (یعنی پیش از سال ۲۸۰ ق) ^۱ می‌توانست اقتاع‌کننده باشد و آن اینکه «اگر امام در این عصر ظهور کند، همان اولیایی که نقلشان حجت است او را معرفی خواهند کرد، هم چنان که نقل ایشان در درستی امامت او (امام حسن عسکری ۷) نیز نزد ما حجت است». روشن است که این پاسخ جدلی به مخاطب دلیل بر آن نیست که مردم احتمال طولانی بودن غیبت امام عصر (عج) را نمی‌دادند. امام در همان ایام ظهور خواهد کرد، بلکه دست کم همین مقدار که محتمل است که غیبت امام عصر (عج) طولانی نباشد.

بحث در این است که اگر آن حضرت در زمان بزرگان و معمران اصحاب امام عسکری ۷ ظهور کند بر صحت ادعای امام عصر (عج) صحه می‌گذارند. ولی این به آن معنا نیست که شیعیان بر این باور بودند که امام به زودی ظهور خواهد کرد. ضمن اینکه مشخص نیست که مدرسی از کجای پاسخ ابن قبه به پرسش‌کننده «باور عمومی جامعه شیعی» را برداشت می‌کند؛ زیرا هیچ قرینه‌ای در کلام ابن قبه در تأیید این برداشت یافت نمی‌شود. ضمن این که بر اساس التنبیه فی الامامة ابوسهل نوبختی که در سال ۲۹۰ نگاشته شده و مدرسی در قسمت ضمائیم کتاب به آن اشاره کرده، باید گفت بزرگان امامیه در همان زمان ابن قبه به دو غیبت باور داشتند که دومی طولانی‌تر از اولی است. افزون بر این، ابن قبه می‌گوید: پاسخ دوم (یعنی اظهار معجزه موقع ظهور) پاسخ صحیح نزد من است که بنا بر مبنای آقای مدرسی باید از پاسخ دوم برداشت شود که بزرگان امامیه، مانند ابن قبه، معتقد بوده‌اند که امام در عصری که بزرگان اصحاب امام عسکری ۷ در قید حیات‌اند، ظهور نخواهد کرد و با معجزه خود را معرفی خواهد کرد.

۱. توجه به سال ۲۸۰ ق از آن‌رو است که ابن قبه در این متن به زنده بودن اصحاب و معمران امام عسکری ۷ اشاره می‌کند. از طرفی بنا بر گفته ابوسهل نوبختی، تا ۲۰ سال بعد از وفات امام عسکری ۷. اصحاب خاص امام در قید حیات بوده‌اند (الامامة والتنبیه، ابوسهل نوبختی، نقل از شیخ صدوق، ۱۴۱۶، ج ۱: ۹۳).

مورد سوم

مدرسی طباطبایی درباره «حدیث اثنی عشر» بر این باور است که اصل حدیث خاستگاهی غیر شیعی داشته و در آثار روایی شیعه مطرح نبوده است. تنها از سده چهارم به بعد و در آغاز دوران غیبت کبری، شیعیان به اهمیت آن پی برده و در کتاب‌های خود آن را نقل کرده‌اند. بر این اساس، تصریح می‌کند که «نه نوبختیان و نه سعد بن عبدالله اشعری و نه ابن قبه - که همه در اواخر سده سوم دوره غیبت صغری می‌زیسته‌اند - در هیچ یک از آثار بازمانده، اشاره‌ای به این حدیث و یا اینکه عدد ائمه منحصر به دوازده است، نکرده‌اند» (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۹۲) و نتیجه می‌گیرد که «(شیعیان) انتظار داشتند سلسله امامت تا پایان جهان ادامه یافته و شماره آنان بسیار بیش از این باشد» (همان: ۱۹۱).

در این باره باید گفت که سه رساله باقی مانده از ابن قبه مسئله المفردة فی الامامة، النقض علی ابوالحسن علی بن احمد بن بشار و کتاب نقض الاشهاد، همگی نوشته‌های مناظره‌ای او به شمار می‌آیند نه نوشته‌هایی با رویکرد و محوری خاص. از این رو، طبیعی به نظر می‌رسد که چرا به این حدیث اشاره نشده است. با تأکید بر این مطلب که عمده آثار ابن قبه از میان رفته است. از میان هفت کتاب ابن قبه حداکثر ۵۶ صفحه به صورت پراکنده به جا مانده است. در صفحات حدیث اثنی عشر وجود ندارد، ولی نصوص امامت دوازده امام (شیخ صدوق الف)، ۱۴۱۶، ج: ۱، ۵۷، ۶۰ پنج مورد؛ نقض الاشهاد، نقل از همان، همان: ۹۷، هفت مورد، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵ مورد). و بحث غیبت امام آخر، مفصل مورد بحث قرار گرفته است. عدم وجود حدیث اثنی عشر در این صفحات به جامانده از آثار ابن قبه نمی‌تواند وجود این دسته از روایات را در آثار ابن قبه اثبات کند. از این رو، نمی‌توان گفت که ابن قبه به حدیث اثنی عشر بی‌توجه بوده و آن را در منابع خود گزارش نکرده است. ضمن اینکه اگر هم این روایات در آثار ابن قبه وجود داشت به احتمال بسیار مدرسی آن را به گونه‌ای توجیه می‌کرد. همان گونه که درباره سه کتاب سلیم بن قیس هلالی و کتاب بصائر الدرجات صفار و تفسیر قمی با ادعای احتمال تصرف، اعتبار این روایت را نیز مخدوش دانسته است. مدرسی درباره کتاب کافی کلینی که این روایت نیز در آن آمده، نیز تشکیک کرده و پیرامون فصلی که این روایت در آن قرار دارد، می‌گوید: «آن فصل در جای مناسب آن نیست و چنین می‌نماید که از الحاقات بعدی است» (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۴: ۱۹۲).

گویی هر جا میراث و منابع مطابق با نظریه مدرسی است، آن را صحیح می‌دانند، ولی هر جا که مخالف این نظر باشد، آن را ساخته و افزوده دیگران می‌داند!





افزون بر اینکه ابوزید علوی در الاشهاد - که در عصر غیبت صغری نگاشته شده - از هیچ انتقادی علیه امامیه در حوزه امامت فروگذار نکرده است. ابوزید در موضوعاتی مانند نص، ویژگی‌های امام، امامت ائمه، رویکرد جامعه شیعه به امامت ائمه، بحث مدعیان امامت و دیگر مباحث مرتبط نقدهای فراوانی را مطرح می‌کند، ولی هیچ اشاره‌ای به بحث حدیث اثنی عشر و اینکه این روایت در پیشینیان امامیان موضوعیت نداشته و اینک مورد توجه قرار گرفته نمی‌کند. یا اینکه امامیان پیش از این به امتداد نسل امامت تا قیامت قائل بودند، ولی متأخرین آنها (در دوره غیبت صغری) معتقدند که آخرین امام، دوازدهمین امامی است که غیبت کرده است. این خود نشانه‌ای است بر اینکه این بحث میان امامیه بحث جدید و مطرحی نبوده و شیعیان به حدیث اثنی عشر توجه داشته‌اند. ابوزید علوی در هیچ یک از نقدهای خود به اختلاف شیعیان امامی در تعداد ائمه خود اشاره نمی‌کند، در حالی که اگر این بحث وجود داشت - با توجه به نگاه‌های انتقادی تند او به امامیان - به شدت مورد توجه قرار می‌داد و به عنوان ابزاری مناسب در نقد شیعه امامی به کار می‌برد.

همچنین لازم به ذکر است یکی از نکات مهم و برجسته در آثار ابن قبه - مانند ابوسهل نوبختی - توجه به مسئله غیبت و امامت آخرین امام است که در هر سه اثر باقی مانده از او، بدان‌ها پرداخته است. از سویی دیگر میان باور به غیبت امام دوازدهم و حصر تعداد ائمه در همین عدد، رابطه مستقیمی وجود دارد؛ زیرا در منظومه روایی مذهب امامیه که عدد ائمه را دوازده بر شمرده‌اند به غیبت دوازدهمین امام نیز اشاره شده است.

ابن قبه در بحث غیبت می‌گوید که «اجماع بر آن است که باید امام قائمی از اهل بیت باشد که با وجود او حجت خدا بر خلق تمام شود و ما اقرار داریم که بایستی فردی از فرزندان امام حسن عسکری 7 حجت‌الله باشد. او هم نام رسول خدا است. ما به او رجوع می‌کنیم و به دستور او هستیم. او کسی است که حجتش ثابت شده و ادله امامتش آشکار شده است و وجود او با ادله قطعی قابل اثبات است» (شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج: ۱، ۵۸۵۴). او همچنین بیان می‌کند که:

زمانی که امام عسکری 7 وفات نمود و نص و جانشین خود را ظاهر نکرد، به آثاری که پیشینیان ما پیش از وقوع غیبت روایت کرده‌اند، رجوع کردیم و دلیل روشنی در امر جانشینی امام عسکری 7 در آن روایات یافتیم و اینکه امام از مردم غایب می‌شود و نهان می‌گردد.^۱

۱. فلما مات حسن بن علی 7 ولم يظهر النصّ والخلف بعده رجعنا الى الكتب التي كان اسلافنا روواها قبل

ابن قبه می گوید در این موضوع بزرگان شیعه از طریق پیامبر و ائمه روایاتی را در باب غیبت امام دوازدهم بیان فرموده‌اند. در این روایات به مباحثی چون احوال امام زمان (عج)، چگونگی غیبت، وضعیت حضرت در آن دوران و وضعیت مردم پس از غیبت، پرداخته شده است (همان: ۵۸-۱۲۰).

به اعتقاد ابن قبه درباره غیبت امام دوازدهم اخبار بسیاری نقل شده و امامان شیعه همواره تلاش کردند با بیان غیبت امام دوازدهم و حوادث پس از آن و چگونگی غیبت، پیش از وقوع آن، جامعه امامیه را آماده و زمینه‌های لازم را فراهم کنند. ابن قبه گزارش می‌دهد که در مورد غیبت اخبار بسیاری وجود دارد و اساساً امام غایب نشد مگر آنکه پدراناش گوش شیعیان را از رخداد غیبت پر کرده بودند. لازم به یادآوری است که، گفتمان غالب بر مباحث غیبت و مهدویت ابن قبه، حاکی از ترسیم این موضوع به عنوان یک امر واقعی و از پیش تعیین شده است؛ نه مسئله‌ای که ناگهان برای امامیه رخ داده و بر اثر اتفاقات و حوادث و شرایط بدان معتقد شده‌اند (همان: ۶۱-۱۰۷).

سرانجام باید گفت که بر پایه جست‌وجو در آثار ابن قبه، او هیچ اشاره‌ای به حدیث «اثنی عشری» نکرده است، اما برداشتی که مؤلف از این موضوع کرده با منظور و مقصود ابن قبه هم داستان نیست. غیر از اینکه مدرسی طباطبایی خود در مقدمه کتاب می‌گوید که «آن چه در این دفتر آمده تاریخ فکر است نه تجزیه و تحلیل مبانی عقیدتی یا نقد و بررسی باورهای مذهبی» (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۴: ۲۲)، ولی او - برخلاف مبنای خود - از تاریخ کلام، گزاره‌های کلامی استنتاج کرده است. او از نبود حدیث اثنی عشر در آثار به جامانده از ابن قبه، چنین برداشت کرده که شیعیان تصور داشتند که سلسله امامت تا پایان جهان ادامه می‌یابد و شماره آنان بسیار بیش از دوازده نفر خواهد بود. این در حالی است که وظیفه مورخ کلام تنها گزارش سیر تحول اندیشه‌هاست، نه تعیین صحت یا نادرستی گزاره‌ها.

مورد چهارم

مدرسی طباطبایی در کتاب مکتب در فرآیند تکامل به بیان اختلافات جانشینی پس از امامت امام هادی ۷ نیز پرداخته و پس از گزارش ردائیل اخلاقی جعفر - که در متون تاریخی نقل شده و توجیه آنها - می‌گوید: «از این پس حضرت امام عسکری ۷ تا پایان عمر با جعفر به

→ الغیبة فوجدنا فيها ما يدل على امره الخلف من بعد الحسن ۷ وانه يغيب عن الناس ويخفي شخصه (شيخ صدوق، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۱۳).





کلی متار که فرموده و دیگر هرگز با او سخن نگفتند» (همان: ۱۴۹). او این بخش را به فرق الشیعه نوبختی (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۴: ۷) و بند پنچ «النفص علی ابی الحسن علی بن احمد بن بشار» که در ضمائم کتاب آورده شده، ارجاع داده است. ابن قبه می گوید:

ثم رأيت الجعفرية تختلف في إمامة جعفر من أي وجه تجب؟ فقال قوم: بعد أخيه محمد وقال قوم: بعد أخيه الحسن، وقال قوم: بعد أبيه. ورأيناهم لا يتجاوزون ذلك ورأينا أسلافهم وأسلافنا قد رروا قبل الحادث ما يدل على إمامة الحسن وهو ما روى عن أبي عبد الله قال: «إذا توالى ثلاثة أسماء: محمد وعلى والحسن فالرابع القائم» وغير ذلك من الروايات وهذه وحدها توجب الإمامة للحسن، وليس إلا الحسن و جعفر. فإذا لم تثبت لجعفر حجة على من شاهده في أيام الحسن والامام ثابت الحجة على من رآه ومن لم يره فهو الحسن اضطراراً، وإذا ثبت الحسن و جعفر عندكم تبرأ منه والامام لا يتبرأ من الامام والحسن قد مضى ولا بد عندنا وعندكم من رجل من ولد الحسن تثبت به حجة الله، فقد وجب بالاضطرار للحسن ولد قائم.^۱

در متن کتاب النفص علی ابی الحسن علی بن احمد بن بشار به عبارات زیر استناد شده است:

وإذا ثبت الحسن و جعفر عندكم تبرأ منه والامام لا يتبرأ من الامام؛ چون ثابت شد که حسن (ع) امام است و جعفر نیز از او تبری جسته است و امام از امام تبری نمی جوید (مدرسی طباطبایی، ۱۳۸۴: ۲۵۵).

نخست، باید گفت که در متن نوبختی تنها به جدایی فاصله امام عسکری ۷ با جعفر

۱. سپس ما طرفداران امامت جعفر را می بینیم که با یک دیگر اختلاف دارند. بعضی از ایشان می گویند او پس از برادرش محمد امام است و بعضی دیگر می گویند او پس از برادرش حسن امام است و بعضی دیگر معتقدند او پس از پدرش امام است و از آن تجاوز نمی کنند. اما پیشینیان ما و ایشان قبل از ایجاد مسئله امامت ایشان، احادیثی را روایت کرده اند که بر امامت امام حسن عسکری ۷ دلالت دارد و آن روایتی است که از امام صادق ۷ چنین نقل شده است: چون سه نام محمد، علی و حسن پشت سر یک دگر واقع شود، چهارمین آنها قائم خواهد بود، و غیر از این هم روایاتی در این باب وجود دارد. همین روایات به تنهایی دلالت دارد که امامت از آن حسن ۷ است: نه جعفر، و چون مدعی امامت غیر از حسن ۷ و جعفر کس دیگری نیست، و کسانی که او را در دوران حسن ۷ دیده اند دلیلی بر امامت او ندارند و حجّت امام بایستی بر کسانی که او را دیده اند و یا مشاهده نکرده اند ثابت باشد، پس به ناچار حسن ۷ امام است، و چون ثابت شد که حسن ۷ امام است و جعفر نیز از او تبری جسته است و امام از امام تبری نمی جوید و حسن ۷ رحلت کرد به ناچار طبق عقیده ما و شما بایستی فردی از فرزندان امام حسن ۷ امام باشد و او فرزند او قائم ۷ است.

اشاره شده است. در متن ابن قبه نیز مدرسی طباطبایی مطلبی برداشت نموده که آن را بر نمی‌تابد. مدرسی می‌گوید که «امام عسکری 7 تا پایان عمر با جعفر به کلی متارکه فرمود و دیگر هرگز با وی سخن نگفتند» و حال آنکه ابن قبه می‌گوید که جعفر از امام عسکری 7 برائت جسته است نه امام عسکری 7 از جعفر. به واقع، ترجمه درست و دقیق متن این چنین است: «و چون ثابت شد که امام عسکری 7 امام است جعفر از او تبری جسته و هیچ‌گاه امام از امام تبری نمی‌جوید» در این متن سخن از تبری است و نه متارکه. افزون بر این، اگر متارکه مرتبه نازله تبری دانسته شود - بر خلاف برداشت مدرسی - این جعفر است که از امام حسن عسکری 7 تبری جسته است.

بررسی متن رسائل ابن قبه

اینک، نگاهی کوتاه و اجمالی به رسائل ابن قبه خواهیم داشت که مدرسی طباطبایی در پایان کتابش آورده است. بنا به گفته مدرسی رساله نقض الاشهاد «بر اساس نسخه چاپ شده در کمال‌الدین و تمام النعمه، چاپ تهران، ۱۳۹۰، با تصحیح آقای علی اکبر غفاری است با چند تصحیح اضافی بر اساس مقابله با چند نسخه دیگر از آن کتاب که در آن طبع مورد مراجعه نبوده است و یکی دو مورد اصلاح قیاسی» است (شیخ صدوق (الف)، ۱۴۱۶، ج ۱: ۹۵). با این حال، مدرسی دوازده مورد تصحیح، شش مورد اصلاح قیاسی و سه مورد اضافه کردن و شانزده مورد افتادگی متن، نسبت به نسخه تصحیح مرحوم غفاری، اعمال شده که مورد اشاره قرار نگرفته است. در یکی از این موارد افتادگی‌ای نزدیک به دویست و شصت کلمه‌ای، در متن نقض الاشهاد که مدرسی آورده، دیده می‌شود. عبارت حذف شده بعد از بند دوم در صفحه ۲۶۶ کتاب مکتب در فرایند تکامل این چنین است:

وقال شيخ من الامامية: إنا لم نقل: إن الحجة من ولد فاطمة (عليها السلام) قولاً مطلقاً و قلناه بتقييد و شرائط، ولم نحتج لذلك بهذا الخبر فقط بل احتجنا به وبغيره، فأول ذلك أنا وجدنا النبي صلى الله عليه وآله قد خص من عترته أهل بيته أمير المؤمنين والحسن والحسين: بما خص به ودل على جلاله خطرهم وعظم شأنهم وعلو حالهم عند الله عز وجل بما فعله بهم في الموطن بعد الموطن والموقف بعد الموقف مما شهرته تغني عن ذكره بيننا وبين الزيدية ودل الله تبارك وتعالى على ما وصفناه من علو شأنهم بقوله: (إنما يريد الله ليذهب عنك الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً) وبسورة هل أتى وما يشاكل ذلك، فلما قدم 7 هذه الأمور وقرر عند أمته أنه ليس في عترته من





یتقدمهم فی المنزلة والرفعة ولم يكن 7 ممن ينسب إلى المحابة ولا ممن يولى ويقدم إلا على الدين علمنا أنهم: نالوا ذلك منه استحقاقا بما خصهم به، فلما قال بعد ذلك كله: «قد خلفت فيكم كتاب الله وعترتي» علمنا أنه عنى هؤلاء دون غيرهم لأنه لو كان هناك من عترته من له هذه المنزلة لخصه (ع) ونبه على مكانه ودل على موضعه لئلا يكون فعله بأمر المؤمنين والحسن والحسين: محابة وهذا واضح والحمد لله، ثم دلنا على أن الامام بعد أمير المؤمنين الحسن باستخلاف أمير المؤمنين 7 إياه واتباع أخيه له طوعاً.

مدرسی درباره تصحیح دو رساله دیگر ابن قبه یا مقابله با نسخه‌های دیگر به مطلبی اشاره نکرده، با این حال در رساله مسئله المفردة فی الامامة سه مورد تصحیح و در رساله النقض علی ابوالحسن علی بن احمد بن بشار هفت مورد تصحیح و دو مورد افتادگی متن، نسبت به نسخه تصحیح شده مرحوم غفاری، مشاهده می‌شود که به آنها نیز اشاره نشده است.

نتیجه

با توجه به مطالب پیش گفته، به نظر می‌رسد که مدرسی طباطبایی می‌توانست در استفاده از انگاره‌های ابن قبه، با دقت بیشتری عمل کند. آموزه‌های کلامی ابن قبه اگرچه شاهی مناسب برای متقن کردن مباحث مطرح شده از سوی مؤلف را داراست، اما بی‌توجه به سیر جریان شناسی و شخصیت شناسی وی، که در این صورت می‌توانست شاهد را در برخی از موارد، با ادبار روبرو کند، به فراموشی سپرده شده است. همان گونه که دیده شد مدرسی با پاره‌ای از متون ابن قبه برخوردی دوگانه داشته است. او در کنار برداشت‌های درست از اندیشه‌های ابن قبه ارجاعات نادرستی نیز دارد و در واقع با یک‌سو نگری از یکسان‌نگری بر کنار مانده و با حرکت در چارچوب نظریه خود برخورد غیر واقعی با اندیشه‌ها و آثار ابن قبه داشته است. از این رو بهتر است در تحلیل تاریخ تفکر شیعه، افزون بر برکناری از قضاوت‌های اعتقادی، شخصیت‌های علمی مورد نظر را با تمام آرا و اندیشه‌ها و فضای علمی مورد مطالعه قرار گیرد. تنها در این صورت است که می‌توان تحلیلی متناسب با تاریخ فکری شیعی ارائه کرد. راهی که در یک نگاه کلان به کتاب مکتب در فرآیند تکامل فاصله قابل توجهی با آن دارد.

کتابنامه

۱. ابن ابی الحدید، ابو حامد عبدالحمید (۱۹۵۹م)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابراهیم ابوالفضل، بیروت: دار الاحیاء.
۲. ابن ندیم، محمد بن اسحاق (۱۳۵۰)، الفهرست، تصحیح: رضا تجدد، الطبعة الرابعة، تهران: بی نا.
۳. اربلی، ابی الحسن علی بن عیسی (۱۴۱۰ق)، کشف الغمة فی معرفة الائمة، بیروت: دارالکتب الاسلامی.
۴. بحرانی، ابن میثم (۱۹۸۱م)، شرح نهج البلاغه، تحقیق: عدة من الافاضل، الطبعة الثانية، بیروت: دارالعلم الاسلامی.
۵. ثقفی، ابراهیم بن محمد (۲۵۳۵)، الغارات، تحقیق: جلال الدین الحسینی الارموی المحدث، تهران: انجمن آثار ملی.
۶. حر عاملی (بی تا)، امل الآمل، تحقیق: السید أحمد الحسینی، نجف: الآداب.
۷. حسینی، سید احمد (۱۴۱۳ق)، مولفات زیدیه، قم: مكتبة مرعشی النجفی.
۸. زراری الی ابنه فی ذکر اعین، ابو غالب احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان شیبانی بغدادی (۱۴۱۱ق)، رسالة ابی غالب، تصحیح: محمدرضا حسینی، قم: مطبعة ربانی.
۹. سبحانی، جعفر (۱۴۱۶ق)، موسوعة طبقات الفقهاء، قم: اعتماد.
۱۰. سیدمرتضی، علی بن حسین علم الهدی (۱۴۱۰ق)، الشافی، تهران، مؤسسه الصادق.
۱۱. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم (۱۳۸۶)، الملل والنحل، تصحیح: احمد فهیمی محمد، قاهره: مطبع حجازی.
۱۲. شیخ صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (۱۴۱۶ق)، کمال الدین وتمام النعمة، تصحیح: علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه نشر الاسلامی.
۱۳. _____ (۱۹۷۹م)، معانی الاخبار، تصحیح: علی اکبر غفاری، بیروت: دارالمعرفة.
۱۴. عباس الوجیه، ابن عباس (۱۹۹۹م)، اعلام الموالفین الزیدیه، عمان: مؤسسه الامام زید بن علی الثقافة.
۱۵. عبدالله بن حمزه (۱۴۰۶ق)، الشافی، یمن: منشورات مكتبة الیمن الكبرى.
۱۶. علامه حلی، ابی منصور الحسن بن یوسف بن المطهر الأسدی (۱۴۱۵ق الف)، ایضاح الاستباه، تحقیق: محمد حسون، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۷. علامه حلی، ابی منصور الحسن بن یوسف بن المطهر الأسدی (۱۴۱۷ق ب)، خلاصة الاقوال، تحقیق: جواد قیومی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.



۱۸. علی بن حسین بن موسی بن بابویه (ابن بابویه قمی) (۱۹۸۷م)، الامام والتبصره، تصحیح: محمدرضا حسینی، بیروت: موسسه آل البيت (ع).
۱۹. رازی، فخرالدین (فخر رازی) (۱۴۱۱ق)، المحصل، عمان: دار الرازی.
۲۰. کلینی، محمد بن یعقوب کلینی (۱۳۶۵)، کافی، تصحیح: علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۱. مدرسی طباطبایی، حسین (۱۳۸۴)، مکتب در فرایند تکامل، تهران: انتشارات کویر.
۲۲. موسوی خوبی، ابوالقاسم (بی تا)، معجم رجال الحدیث، قم: بی نا.
۲۳. نجاشی، احمد بن علی (۱۴۱۶ق)، کتاب الرجال نجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۴. النعمانی، محمد بن ابراهیم (۱۴۲۲ق)، کتاب الغیبه، تحقیق: فارس حسون کریم، قم: أنوار الهدی.
۲۵. یعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بغدادی (۱۴۱۴ق)، تاریخ الیعقوبی، قم: منشورات رضی.

